

تاریخ فرهنگی، سیاسی

افغانستان

تامس جفرسون بارفیلد

عبداللہ محمدی

Download from: aghalibrary.com



مؤسسہ انتشارات عرفان

تهران، ۱۳۹۶



مؤسسه انتشارات عرفان

تاریخ فرهنگی، سیاسی افغانستان

نوشتن: تامس جفرسون بارفیلد

ترجمه: عبدالله محمدی

ویراستار: زهره کشاورز

طرح جلد: باسم رسام

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه انتشارات عرفان

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مجتمع چاپ طیف‌نگار

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۸۰-۹۳-۷

□ حق چاپ در ایران و افغانستان برای ناشر محفوظ است.

نشانی:

تهران، خیابان سمیه، بین چهارراه دکتر مفتاح و خیابان رامسر، پلاک ۱۱۸، طبقه سوم، واحد ۶

تلفن: ۸۸۳۰۰۲۴۵ فاکس: ۸۸۸۱۱۰۵۳

کابل، چوک دهبوری، چهارراه شهید، کتابفروشی مؤسسه انتشارات عرفان، تلفن: ۷۹۹۳۴۹۷۲۷-۰۰۹۳

مراکز پخش:

هرات، چوک شهر تو، جنب کتابخانه عامه، کتابفروشی احراری

تلفن: ۷۹۹۴۴۸۷۷۷-۰۰۹۳

تهران، انتشارات دوستان، خیابان فخر رازی، بالاتر از لبافی‌نژاد، پلاک ۳۳

تلفن: ۶۶۴۰۰۹۸۷ - ۶۶۹۵۹۷۱۰

قم، خیابان ارم، پاساژ قدس، کتابفروشی رسول اکرم (ص)

تلفن: ۷۷۳۴۷۲۰-۰۲۵۱

فهرست

۷.....	سخن مترجم
۹.....	درآمد
۱۳.....	مقدمه
۳۳.....	فصل اول: مردم و مکان‌ها.....
۹۳.....	فصل دوم: فتح افغانستان پیشامدرن و حکومت بر آن
۱۵۱.....	فصل سوم: جنگ‌های افغانستان - انگلیس و تشکیل دولت در افغانستان
۲۲۱.....	فصل چهارم: افغانستان در قرن بیستم؛ تضاد بین دولت و جامعه
۳۶۵.....	فصل پنجم: افغانستان به قرن بیست و یکم پای می‌گذارد
۴۴۹.....	فصل ششم: نتیجه‌گیری
۴۶۷.....	منابع

سخن مترجم

تاریخ فرهنگی، سیاسی افغانستان، به بررسی جنگ‌ها و ماهیت متغیر مشروعیت سیاسی در افغانستان می‌پردازد، از زمان امپراتوری مغول در قرن شانزده تا احیای مجدد طالبان در این روزها. توماس بارفیلد، که استاد انسان‌شناسی در دانشگاه بوستون است و تجربه کار میدانی و قوم‌شناختی طولانی در افغانستان دارد (نخستین دیدار او از افغانستان به بیش از چهل سال قبل بازمی‌گردد)، تلاش می‌کند که نشان دهد چه چیزی مردم این کشور را، علیرغم تمام تفاوت‌های منطقه‌ای، فرهنگی و سیاسی، با هم متحد یا از هم جدا می‌کند. او با استفاده از آرای ابن‌خلدون، نظام‌های حکومتداری در افغانستان را طی قرون گذشته به بررسی گیرد و تصویری روشن از بحران مشروعیت حاکمان افغانستان در دوره‌های متأخر به دست دهد. طبق این مدل، در افغانستان قبایل غلزایی همان گروه‌های حاشیه‌نشین در دسرساز تلقی می‌شوند که هرازگاه قدرت مرکز را به چالش می‌کشند. با این حال، علیرغم قدرت و توان نظامی این گروه‌ها، کسب قدرت و مشروعیت برای‌شان هیچ‌وقت آسان نبوده است.

همچنین او در این کتاب، مشکلات پیش روی حاکمان داخلی و خارجی را در برقراری نظم در این کشور به خوبی به تصویر می‌کشد. هر کسی که می‌خواهد بر افغانستان حکم راند، باید سیاست محلی را به همان نحو که مردم محل درک می‌کنند در نظر بگیرد. این رویکرد شاید در نگاه اول امری بدیهی به نظر رسد، اما نیل به آن میزان مشروعیت سیاسی چندان ساده نیست. تلاش قدرت‌های خارجی برای غلبه و حکم راندن بر افغانستان نشان می‌دهد که چرا پیروزی نظامی در این کشور، همیشه به معنای پیروزی سیاسی نیست. قصه غم‌انگیز این است که مقاومت موفقیت‌آمیز و شجاعانه مردم افغانستان در برابر اشغالگران، به قدری مؤثر بوده که کنترل این سرزمین برای مردم خود آن نیز ناممکن گشته است.

فصل نخست به توصیف جغرافیا، سازمان اجتماعی و ترکیب قومی افغانستان می‌پردازد.

به باور نویسنده، درس مهمی که باید از تاریخ افغانستان گرفت آن است که این کشور همیشه از چند منطقه بزرگتر تشکیل شده و کمتر به شکل دولت - ملتی یکپارچه بوده است. حاکمان در دوره‌های مختلف تلاش می‌کردند نفوذ و قدرت خود را از مرکز بر این مناطق چندگانه اعمال کنند، اما کمتر به موفقیت چندانی دست می‌یافتند. در بسیاری از موارد، به محض خارج شدن از پایتخت، نفوذ و مرجعیت دولت پایان می‌یافت.

حکومت عبدالرحمان اوج تلاش برای متمرکزسازی قدرت مرکزی است، اما این اقدام هزینه سنگینی برای کشور داشت و میراثی نامیمون از خود به جای گذاشت. به باور بارفیلد، بهترین نظام سیاسی برای افغانستان نظام فدرالی است که در نتیجه آن، میزان زیادی از قدرت حکومت مرکزی به مناطق مختلف واگذار خواهد شد. این امر سبب می‌شود که اتکا به کابل کم شده و تأکید بیشتری بر مناطق کلیدی صورت گیرد. متأسفانه پس از حمله ایالات متحده و برانداختن طالبان، دولت کرسی دوباره به همان نظام متمرکز چسبید که عبدالرحمان پایه‌گذاری کرد و اینگونه دوباره افغانستان را در دامی انداخت که سال‌ها قرار و آرامش را از دامنش برچید. این واقعیت در کنار فساد دولت افغانستان و وابستگی آن به کمک‌های خارجی سبب خواهد شد که به محض خروج نیروهای بین‌المللی، دوباره خلأ قدرت به وجود آمده و جنگ داخلی و نبرد منطقه‌ای از نو آغاز گردد.

در خصوص مدرن‌سازی کشور نیز، به باور نویسنده، بیشتر باید به تغییرات اقتصادی امید داشت تا تغییرات سیاسی. همکاری‌های اخیر با دولت هند در بخش اقتصادی می‌تواند وابستگی به پاکستان را کم کند و توسعه روابط تجاری با دنیای خارج را در پی داشته باشد. بهره‌برداری مؤثر از ذخایر معدنی می‌تواند ثروت قابل توجهی نصیب کشور کند و روند اثربخشی فرهنگی دنیای بیرون را سرعت بخشد. شهرنشینی روند دیگری است که باید بدان توجه خاص داشت. شهرها مبنایی هستند برای شکل‌گیری اقتصاد پولی که در آن، قوم و وحدت قومی و منطقه‌ای کم‌رنگ و ارتباط بین اقوام بیشتر می‌شود. همچنین جنبش‌های اجتماعی و سیاسی که در شهرها شکل خواهند گرفت اثر خود را در صحنه اجتماع و سیاست کشور، عمیق‌تر از گذشته برجای خواهند گذاشت.

ع. محمدی

بهار ۱۳۹۶ - کابل

درآمد

اولین بار چهل سال پیش در دوران دانشجویی گذارم به افغانستان افتاد. مانند بسیاری از مسافران مجذوب چشم اندازها و مردم این سرزمین شدم. برخلاف بقیه، بعداً به افغانستان بازگشتم تا بیشتر و بیشتر از این سرزمین و مردمش یاد بگیرم. در واقع، سفر اولم به افغانستان هیچ وقت پایان نیافت. نخست در اواسط دهه ۱۹۷۰م، چند سالی در بین قبایل و کوچیان شمال افغانستان به پژوهش‌های قوم‌شناختی پرداختم. فرصتی استثنایی بود و زندگی واقعی در افغانستان روستایی را تجربه کردم؛ زندگی‌ای که آن زمان ساده و آسوده می‌نمود و امروز دشوار و سخت است. آن زمان صلح بود و امنیت، طوری که خارجیان به تنهایی با خیال راحت از این سو به آن سوی کشور مسافرت می‌کردند بی‌آنکه نیازی به محافظت و سلاح آن‌چنانی داشته باشند. تحولات سیاسی در کابل به ندرت اثری جدی بر خارج از پایتخت داشت. روزی که حکومت ظاهرشاه (سلطنت: ۱۹۷۳-۱۹۳۳م) سرنگون شد، در کابل بودم. بیشترین تغییر محسوس پایین کشیدن عکس ظاهرشاه از دیوارها و نشانیدن عکس پسرعمویش داوود به جایش بود.

با این حال، وضعیت مذکور آرامش قبل از طوفان بود. کمونیست‌ها و اسلام‌گرایان،

هر دو، سودای به دست گرفتن قدرت و متحول ساختن کشور را در سر داشتند. اول از همه، چپی‌ها در ۱۹۷۸م. دست به شورش زدند که به تجاوز شوروی در ۱۹۷۹م. انجامید. در طول ده سال حضور متجاوزانه شوروی، من از خارج به نظاره افغانستان نشسته بودم و هرازگاه برای کار با پناهندگان افغانستانی به پاکستان سفر می‌کردم. عقب‌نشینی روس‌ها در ۱۹۸۹م. سرآغاز مثبت‌اندیشی کاذب و امیدهای واهی شد. ابرقدرت‌ها هیچ‌کدام میلی به سرمایه‌گذاری سیاسی و اقتصادی جهت فراهم ساختن مقدمات توافق بین احزاب مجاهدین در پشاور و رژیم مورد حمایت روس‌ها در کابل نداشتند. روس‌ها دیگر کاری با افغانستان نداشتند و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱م.، امریکا هم دیگر علاقه‌ای به افغانستان نداشت. این امر آغازی شد برای جنگ داخلی ده ساله‌ای که طی آن، رهبران اسلام‌گرا به قدرت رسیدند و ثابت کردند در وحشی‌گری و قدرت‌طلبی چیزی از کمونیست‌ها کم ندارند. در این دوره، من از پشت صندلی‌ام در ایالات متحده اخبار معدودی را که از افغانستان به بیرون درز می‌کرد، دنبال می‌کردم. به ندرت اتفاق می‌افتاد کسی از وضعیت افغانستان و مردمش بپرسد. سیستم دانشگاهی امریکا من را در زمره آن اساتید بی‌مصرفی می‌دانست که اطلاعات بی‌ربط و سوگیرانه‌اش را به خورد دانشجویان جوان می‌داد. سیاستگذاران هوشیار قبلاً هشدار داده بودند که بهتر است در نظم جهانی نوین امریکا، از اماکن و مردم دورافتاده‌ای مثل افغانستان و افغانستانی‌ها صرف‌نظر کرد.

در سپتامبر ۲۰۰۱م. ناگهان افغانستان مهم شد. مردم می‌خواستند بدانند چرا ما اطلاعاتی از این کشور و مردمش نداریم. در سال ۲۰۰۲م.، پس از غیبتی بیست و پنج ساله به شمال افغانستان بازگشتم. مردمی که قبلاً با آنها زندگی می‌کردم هنوز آنجا بودند و حتی اوضاع زندگی‌شان بهتر شده بود. (فارغ از ایدئولوژی‌های‌شان، هنوز همگی دکان‌های قصابی و گوسفندفروشی‌شان را داشتند.) با این وجود، زیرساخت‌های کشور از بین رفته و امنیت سست بود. من روی مسایل حقوق عرفی

کار می‌کردم و مقالاتی هم در این باره منتشر ساختم. در ۲۰۰۲م، با همکاری چند تن از محققان به تأسیس انستیتوی امریکایی مطالعات افغانستان کمک کردم. از من می‌خواستند در کنفرانس‌ها و جلسات مطالبی ارائه کنم و به سیاست‌گذاران مشورت بدهم. توضیح در مورد افغانستان و سیاست‌هایش برای کسانی که پس از ۲۰۰۱م. به این کشور علاقه‌مند شده بودند بسیار دشوار بود. کلیشه‌های خسته‌کننده با آب و تاب نقل قول می‌شدند. کمتر سیاست‌مداری حاضر بود با افغانستانی‌هایی که انگلیسی بلد نبودند مشورت کند. در هر صورت، پس از سال ۲۰۰۲م، کابینه بوش گرفتار مسأله عراق شد و علاقه به حل مسأله افغانستان فروکش کرد.

در طول این دوره غفلت و بی‌توجهی، کارم را روی کتاب حاضر آغاز کردم و تکمیل آن با حمایت مالی گوگنهایم مقدور گشت. من، مانند مردم خود افغانستان، تاریخ را به عنوان بنیان فهم وضعیت حاضر جدی گرفتم. از آنجایی که در حوزه انسان‌شناسی کار می‌کنم، باید از تاریخ‌نگارانی که از آثارشان بهره برده‌ام، هم تشکر کنم و هم عذر بخواهم. آنها مواد خام تحقیقم را فراهم آوردند اما در خصوص نتیجه‌گیری باید مراقب باشم. مطمئناً ایشان در خصوص رویدادهای اخیر از اظهارنظر اجتناب می‌کنند یا با شک و تردید سخن خواهند گفت. اما من، با توجه به تمرکز شدیدی که دولت او‌باما جدیداً به افغانستان کرده است، این خطر را می‌پذیرم.

افراد بسیاری هستند که در طول این سال‌ها کمک‌ام کرده‌اند و تشکر از همه آنها در این مجال مقدور نیست. با این وجود، باید از آصف ناصری، میزبان و دوستم در قندوز، تشکر ویژه کنم که به انجام رسیدن تحقیقم در دهه ۱۹۷۰م، به لطف او و مشورت‌هایش میسر شد. یک نسل بعد، باید از نعمت نجومی تشکر کنم که تجربه‌اش در جنگ علیه روس‌ها در دهه ۱۹۸۰م. و تلاشش برای صلح پس از آن کمک بسیاری کرد تا این دوره را بهتر بفهمم. برای درک افغانستان امروزی، مدیون عمر شریفی هستم، مدیر انستیتوی امریکایی مطالعات افغانستان در کابل؛ در واقع او نماینده نسل جوانی به شمار می‌رود که آینده بهتری برای کشور خود می‌خواهد. در روند بهبود

محتوای کتاب، از مشورت‌های عالی پروفیسور جیمز اسکات، رونالد نیومن و داکتر ویتنی ازوی بهره‌مند شدم. از آنها ممنونم که با حوصله بسیار متن را خواندند و پیشنهادات و راهنمایی‌های خود را از من دریغ ننمودند. مسئولیت تمام خطاهای احتمالی در داده‌ها یا تحلیل‌های کتاب حاضر برعهده شخص بنده است. من این اثر را به پدرم با تمام پشتکار و هوش و سرزندگی‌اش تقدیم می‌کنم.
تامس جفرسون بارفیلد